



نشانه‌های مشترک فرهنگ عامه در قصه نوش آفرین گوهرتاج و

کتاب مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک

زینب کوچکی علیکلایه^۱، سید کیهان شهدایی^۲، جمال احمدی^۳، رضا برزویی^۴

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده زبان و ادبیات علوم انسانی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران، z.kochaki@iauh.ac.ir

^۲ (نویسنده مسئول) استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده زبان و ادبیات علوم انسانی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران، skyhanshohadaie@gmail.com

^۳ استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده زبان و ادبیات علوم انسانی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران، jamal-ahmadi@iau.ac.ir

^۴ استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده زبان و ادبیات علوم انسانی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران، reza.borzoiy@iau.ac.ir

چکیده

قصه نوش آفرین گوهرتاج، داستان عامیانه و منثور دوره صفوی است که نویسنده آن نامعلوم است. این داستان، قصه عشق ابراهیم شاهزاده چین به نوش آفرین گوهرتاج شاهزاده دمشق است. قصه به شرح تلاش‌ها، جنگ‌ها و دلاوری‌های شاهزاده ابراهیم برای رسیدن به نوش آفرین گوهرتاج می‌پردازد. از آنجاکه قصه نوش آفرین گوهرتاج، داستانی عامیانه است، عناصر مختلف فرهنگ عامه در این اثر به گستردگی دیده می‌شود. از جمله؛ موجودات عجیب، اتفاقات شگفت‌انگیز، مکان‌ها و اشیاء عجیب، اعتقادات و باورهای مذهبی، باورهای خرافی، آداب و رسوم اجتماعی، کنایات و ضرب‌المثل‌ها. کتاب هزار و یک شب نیز از معروف‌ترین منابع ادبی و داستانی مربوط به حوزه فرهنگی شرق است که در دوره قاجار توسط صنیع‌الملک مصور شده است. این پژوهش به روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای به رشته تحریر درآمده است. در این پژوهش با ذکر نمونه‌های از عناصر فرهنگ عامه، در قصه نوش آفرین گوهرتاج و تطبیق آن با نگاره‌های نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک به تحلیل و بررسی بارتاب فرهنگ عامه در این دو اثر پرداخته شده است. در بررسی فرهنگ عامه در قصه نوش آفرین گوهرتاج، جنبه‌ها و ابعاد مختلف زندگی مردم عادی قابل مشاهده است. این اثر حاوی مطالب مهم و ارزشمندی از فرهنگ مردم دوره صفوی و تا حدودی قاجار است و اعتقادات و باورهای عامیانه آن دوره در این اثر بازتاب گسترده‌ای دارد. در حالی که کتاب مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک مربوط به دوره قاجار است و یک مجموعه داستانی است نه یک داستان واحد.

اهداف پژوهش:

۱. آشنایی با مؤلفه‌های فرهنگ عامه در قصه نوش آفرین گوهرتاج و نسخه مصور هزار و یک شب.
۲. بررسی نقش اوضاع اجتماعی و فرهنگی در زمان قصه نوش آفرین گوهرتاج.

سؤالات پژوهش:

۱. مهم‌ترین مؤلفه‌های فرهنگ عامه در قصه نوش آفرین گوهرتاج و نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک چیست؟
۲. اوضاع اجتماعی و فرهنگی در زمان قصه نوش آفرین گوهرتاج چگونه بوده است؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۵۲

دوره ۲۰

صفحه ۵۷۱ الی ۵۹۴

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۲۶

تاریخ داوری: ۱۴۰۱/۰۲/۰۴

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۰۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۲/۰۱

کلمات کلیدی

فرهنگ عامه،

باورهای عامیانه،

آداب و رسوم اجتماعی،

نوش آفرین گوهرتاج،

هزار و یک شب.

ارجاع به این مقاله

کوچکی علیکلایه، زینب، شهدایی، سید

کیهان، احمدی، جمال، & برزویی، رضا.

(۱۴۰۲). نشانه‌های مشترک فرهنگ عامه

در قصه نوش آفرین گوهرتاج و کتاب مصور

هزار و یکشب صنیع‌الملک. مطالعات هنر

اسلامی، ۲۰(۵۲)، ۵۷۱-۵۹۴.



[dori.net/dor/20.1001.1.*](https://doi.org/10.22034/IAS.2022.347409.1994)

***** ***/



[dx.doi.org/10.22034/IAS](https://dx.doi.org/10.22034/IAS.2022.347409.1994)

.2022.347409.1994



مقدمه

فرهنگ عامه یا فولکلور شامل تمام دانش‌ها، آداب‌ورسوم و اعتقادات و باورهای مردم یک جامعه است که در طول اعصار و قرن‌های متمادی به‌وجود آمده و از نسلی به نسل دیگر به‌صورت شفاهی و مکتوب منتقل شده است. مطالعه فرهنگ عامه به شناخت هرچه بیشتر فرهنگ ملی هر جامعه‌ای کمک می‌کند و زوایای تاریک و پنهان و ابعاد مختلف فرهنگی و روش‌های زندگی مردم را برای پژوهشگران فرهنگ عامه، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان روشن می‌کند. یکی از راه‌های شناخت فرهنگ عامه، مطالعه و بررسی آثار ادبی چه متون نظم و چه متون نثر است؛ زیرا بسیاری از ادیبان، شاعران و نویسندگان گذشته فارسی در آثار خود از اجزای فرهنگ عامه به‌ویژه از ادب شفاهی بهره‌گیری کرده‌اند (وکیلیان، ۱۳۸۶: ۱۰). از آنجایی که هر نویسنده و شاعری فرزند زمانه خود و میراث‌دار فرهنگ جامعه خویش است می‌توان اجزاء و عناصر و میزان بازتاب فرهنگ عامه دوره زندگی هر شاعر و نویسنده را در آثار آن‌ها جست‌وجو کرد و نشان داد. از نمونه‌های آثار ادبی که فرهنگ عامه در آن‌ها کاربرد چشم‌گیری دارد، قصه‌ها، داستان‌ها و رمان‌ها هستند و از میان این قصه‌ها، «قصه نوش آفرین گوهر تاج» از جمله آثار مشهور عامیانه و عاشقانه متعلق به دوره صفوی است. این اثر هرچند خود به‌عنوان یک اثر عامیانه شناخته شده است، اما می‌توان اجزای فرهنگ عامه را در آن شناخت و شناساند. کتاب هزار و یک شب نیز از داستان‌های عامیانه کهن است. این اثر در دوره قاجار مصور شده است. بررسی نگاره‌های این اثر می‌تواند تا حد زیادی فرهنگ عامه را در این دوره تاریخی آشکار سازد. در پژوهش حاضر در تلاشیم تا میزان بازتاب عناصر فرهنگ عامه را در قصه نوش آفرین گوهر تاج و نگاره‌های نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک نشان دهیم. نیز مشخص کنیم کدام یک از عناصر و اجزای فرهنگ عامه بیشتر به‌کار رفته‌اند؟

در زمینه فرهنگ عامه تاکنون کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقالات متعددی نوشته شده است. اما مقاله یا کتابی تحت عنوان فرهنگ عامیانه در قصه نوش آفرین گوهر تاج نوشته نشده و این اثر در ابعاد دیگری مورد پژوهش قرار گرفته است که عبارت‌اند از: کتاب قصه عاشقان قدیمی، نوشته ایرج بهرامی که به بررسی چگونگی قصه عامیانه و قصه‌گویی (نقالی) در ایران از آغاز تا امروز پرداخته و قصه نوش آفرین گوهر تاج را در این کتاب آورده است. مقاله «قصه‌شناسی نوش آفرین‌نامه» توسط حسن ذوالفقاری و همکاران (۱۳۹۰) به رشته تحریر در آمده است. این مقاله ضمن معرفی و تحلیل ابعاد گوناگون ساختاری و محتوایی داستان نوش آفرین گوهر تاج نمونه‌هایی از تأثیرپذیری داستان امیرارسلان نامدار را از آن نشان می‌دهد. فاطمه ماهوان (۱۳۹۹) در مقاله «عامه‌نگاری در چاپ سنگی مصور نوش آفرین گوهر تاج (با بررسی قدیم‌ترین نسخه چاپ سنگی مصور نوش آفرین گوهر تاج مورخ ۱۲۶۳ق)»، به تحلیل نگاره‌های نسخه از منظر چهره‌پردازی و پیکره‌نگاری، تصویرگری موجودات موهوم و افسانه‌ای و ترسیم صحنه‌های رزم و بزم اختصاص دارد. و به این نتیجه رسیده‌اند که تصویرگر نسخه موردنظر تلاش کرده تا نگاره‌ها را به شیوه‌ای مردم‌پسند با نیازهای عصر خود به تصویر درآورد.

۱. فرهنگ عامه

فرهنگ عامه یا فولکلور به معنای دانش و آداب مردم یک جامعه و سرزمین است که شامل داستان‌ها، قصه‌ها، آداب و رسوم، جشن‌ها و اعیاد، باورها، اعتقادات و عادات توده مردم است. هر ملت و قوم و قبیله‌ای در طول تاریخ، همواره آداب و رسوم خاص خود را داشته‌اند. این فرهنگ نقطه آغاز و پایانی ندارد و در طول اعصار پیوسته تغییر و تحولاتی در آن ایجاد شده است. این تغییر و تحولات برگرفته از فرهنگ و روابط بین ملت‌ها و اقوام است که همچنان ادامه خواهد داشت. «ابتدا محققین فولکلور فقط ادبیات توده، مانند قصه‌ها، افسانه‌ها، ترانه‌ها، مثل‌ها، معماها، متلک‌ها و ... را جست‌وجو می‌کردند. کم‌کم سخن‌هایی که افواهاً آموخته می‌شود و آنچه مردمان در زندگی خارج از دبستان فرامی‌گیرند جزو آن گردید. چندی بعد جست‌وجوکنندگان اعتقادات و اوهام، پیشگویی راجع به وقت، نجوم، تاریخ طبیعی، طب و آنچه دانش توده نامیده می‌شود؛ مانند گاهنامه، سنگ‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی و داروهای را که عوام به کار می‌برند به این علم افزودند. سپس اعتقادات و رسومی که وابسته به هر یک از مراحل گوناگون زندگی، مانند تولد، بچگی، جوانی، زناشویی، پیری، مراسم سوگواری، جشن‌های ملی و مذهبی و عاداتی که مربوط به زندگی عمومی می‌شود از جمله پیشه‌ها و فنون توده جزو این علم به‌شمار آمده است» (هدایت، ۱۳۴۴: ۴۴۸).

فرهنگ عامه در ابتدا به داستان‌ها، ترانه‌ها افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و چیستان‌ها اطلاق می‌شد و محدود به ادبیات شفاهی بود که با هدف سرگرمی و تعلیم و پندآموزی به کار می‌رفت. اما پژوهش‌گران به مرور دامنه آن را گسترش دادند و «آداب و رسوم و معتقدات عامیانه را نیز به قلمرو فولکلور افزودند و کم‌کم شگردها و هنرهای عامیانه را نیز وارد آن کردند؛ زیرا اعتقادات و باورهای عامیانه از تکنیک و هنر و همچنین از کاربرد و اجرای اعمال مربوط به آن جداشدنی نیست. بدین ترتیب، وسعت دامنه رفتار و اعمال عامیانه و سنتی اقوام و جوامع، زمینه‌های مختلف و متنوع زندگی هر روزه مانند نوع ساختمان (خانه، انبار، عبادتگاه)، ابزار تولیدی و تکنیک و هنر عامیانه (پارچه‌بافی، سفالگری، نجاری)، خوراک و پوشاک، جشن‌ها و بازی‌ها، اسباب‌بازی‌ها، اعتقادات و طب عامیانه، ادبیات عامیانه (شعر، ضرب‌المثل، قصه، موسیقی، رقص، گویش‌های قراردادی و صنف، نام‌ها و...) جشن‌های مربوط به فصل‌های مختلف سال، کشت و زرع و مراسم مربوط به گذرگاه‌های مراحل زندگی (تولد، ازدواج و مرگ) را دربرگرفت» (روح‌الامینی، ۱۳۶۴: ۲۵۷-۲۵۸). در یک دسته‌بندی می‌توان فرهنگ عامه را تحت سه مقوله دسته‌بندی کرد: «الف) باورها و عرف و عادات مربوط به زمین و آسمان، دنیای گیاهان و رویدنی‌ها، حیوانات، دنیای انسانی، اشیاء مخلوق و مصنوع بشر، روح و نفس دنیایی دیگر مانند: موجودات مافوق بشر، عیب‌گویی، معجزات، کرامات یا سحر و ساحری و طب و طبابت. ب) آداب و رسوم مربوط به نمادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، شعائر و مناسک زندگی انسان، مشاغل و پیشه‌ها، گاه‌شماری و تقویم و جشن‌ها و بازی‌ها و سرگرمی‌ها. ج) داستان‌ها، ترانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، تصنیف‌ها، مثل‌ها، متل‌ها و چیستان‌ها» (بیهقی، ۱۳۶۷: ۲۱).

عناصر فرهنگ عامه در سطوح مختلف پیوسته توسط شاعران و نویسندگان دست‌مایهٔ آفرینش مضامین جدید می‌شوند. یکی از مهم‌ترین عناصر فرهنگ عامه ادبیات عامیانه است. ادبیات عامه و سیر تحول آن منبع مهمی برای شناخت جامعه و مسائل اجتماعی در سطح محلی، ملی و جهانی است. «ادبیات عامیانه^۱ به مجموعه ترانه‌ها، قصه‌ها، اساطیر و ضرب‌المثل‌های رایج در میان یک قوم اطلاق می‌شود که به‌طور شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و موضوعات آن برگرفته از فرهنگ قومی است. ادبیات عامیانه در میان جوامعی که اکثریت مردم قادر به خواندن و نوشتن نیستند، رواج دارد. در میان هر قومی ادبیات مکتوب، عناصری از ادبیات قومی و عامیانه را جذب و بازآفرینی می‌کند. برای مثال، در ادبیات فارسی بسیاری از قصه‌ها و حکایات مکتوب و کهن، موضوع خود را از قصه‌های عامیانه گرفته‌اند» (داد، ۱۳۷۸: ۲۵). ویژگی‌های ادبیات عامه را می‌توان به‌صورت خلاصه این‌گونه بیان کرد: اول اینکه صورت شفاهی دارد و نه مکتوب دوم؛ موضوع آن برگرفته از فرهنگ قومی است. سوم، برای مردمی به‌وجود آمده که سواد خواندن و نوشتن نداشته‌اند. چهارم بر ادبیات مکتوب تأثیر گذاشته‌اند. اهمیت مطالعه و شناخت ادبیات عامه در فهم نکته‌های اجتماعی و فرهنگی است؛ زیرا «ادبیات عامه بخشی از فرهنگ مردم است که در تخیل، احساس، آرزو و اندیشه‌های آن‌ها را از نسلی به نسل دیگر منتقل کرده، دگرگونی معیارهای زیباشناسی و اخلاق هر دوره از زندگی یک قوم را آشکار می‌سازد» (ماسنه، ۱۳۷۵: ۶۷).

۲. نوش آفرین گوهر تاج

نوش آفرین گوهر تاج داستانی عامیانه است که به شرح ماجرای عشق شاهزاده ابراهیم - شاهزادهٔ چینی - و نوش آفرین گوهر تاج دختر پادشاه دمشق می‌پردازد. نویسنده و زمان تألیف این اثر نامشخص است. احمد منزوی در فهرست نسخه‌ها خطی فارسی (جلد ۵، صفحه ۳۷۵۱، ش ۴۰۶۶۴) قدیمی‌ترین نسخه دست‌نویس این قصه را به تاریخ ۱۰۷۹ ه.ق، ۱۰۳۶ ه.ش ضبط کرده است. از این داستان چندین چاپ سنگی وجود دارد. از جمله، کتاب نوش آفرین‌نامه چاپ سال ۱۲۷۹ ق. کتاب نوش آفرین گوهر تاج، چاپ ۱۲۸۴ ق. کتاب نوش آفرین‌نامه گوهر تاج چاپ سال ۱۳۲۳ ق. احتمالاً این قصه در طول فرمانروایی شاه سلیمان صفوی یعنی در سدهٔ دوم حکومت صفویان در ایران یا کمی پیش از آن نوشته شده است. قصه‌نوش آفرین گوهر تاج یکی از قصه‌های محبوب دردوره‌ی قاجار است «محبوبیت قصهٔ نوش آفرین در دوران قاجار با بررسی تعداد نسخ چاپ شده در این دوران نیز تأیید می‌شود» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۱۳). از آنجایی که آثار ادبی، داستان‌ها و اشعار گذشتگان کم و بیش با فرهنگ عامه در ارتباط است، مطالعه دقیق هر یک از آثار دوره‌های مختلف می‌تواند جنبه‌های جدیدی از فرهنگ مردم در دوره خلق اثر را بنمایاند. قصهٔ نوش آفرین گوهر تاج اگرچه تماماً یک قصهٔ عامیانه است اما از دیدگاه فرهنگ عامه اثری مهم برای شناخت فرهنگ عامیانه در دوره صفوی و یا قاجار - که دوره خلق اثر و همچنین اوج گرفتن و محبوبیت آن است - به‌شمار می‌رود.

^۱ Folk literature

^۲ Folklore

۳. نشانه‌های مشترک فرهنگ عامه در قصه نوش آفرین گوهر تاج و نسخه مصور هزارویک شب صنایع‌الملک

از مهم‌ترین عناصر فرهنگ عامه، اعتقادات و باورهای مردم است. برخی از آن‌ها جنبه جادویی و افسانه‌ای دارند و برخی ریشه در تفکرات مذهبی و یا حتی قومی و قبیله‌ای. از مهم‌ترین عناصری که بر اعتقادات عوام دلالت می‌کنند می‌توان به باورهای خرافی، موجودات افسانه‌ای و جادویی، طب، نجوم و ... اشاره کرد. در این بخش از این نگارش به باورهای عامه و خرافی در نوش آفرین گوهر تاج می‌پردازیم.

۳.۱. باورهای عامیانه و خرافی

اعتقادات عوام یا باورهای عامیانه بیان‌کننده تفکر مردم یک جامعه است. شناخت تفکر و اعتقاد مردم یک جامعه از این جهت اهمیت دارد که کنش‌ها و واکنش‌های مردم را در رویارویی با حوادث مختلف فردی و اجتماعی چه نشان می‌دهد، و اینکه چگونه با اتفاقات مواجه می‌شوند و راه‌حل‌های آن‌ها چه بوده است. به عبارت دقیق‌تر، «کاوش و تحقیق درباره اعتقادات عوام، نه تنها از لحاظ علمی و روان‌شناسی قابل توجه است، بلکه برخی از نکات تاریک فلسفی و تاریخی را برایمان روشن خواهد کرد» (هدایت، ۱۳۸۵: ۹). آدمی زمانی که با موضوعی ناشناخته مواجه می‌شد که از نظر علمی راهی برای درک آن نمی‌یافت، دست به دامن برخی اعتقادات و خرافات می‌شد و این طریق هم روح و روان خود را آرام می‌کرد و هم پاسخی برای اتفاقی می‌یافت که دلیل آن‌ها را نمی‌دانست. از این‌رو، می‌توان گفت که خرافات «مجموعه باورهایی است ناشی از نادانی، ترس از امور ناشناخته، اعتقاد به سحر و جادو و درک نادرست از روابط علت و معلول» (انوری، ۱۳۸۱: ۴ / ۲۷۰۷)، «خرافات در واقع یک نظام فلسفی صادقانه، ولی سفسطه‌آمیز است که اندیشه آدمی به کمک فرایندهایی که هنوز هم تا حدود زیادی برای ذهن، قابل درک است، رشد داده است. به این ترتیب، تکیه‌گاهی اصیل در جهان دارد. گرچه واقعیت‌ها همیشه نخست مغایر با چنین دیدگاهی بود؛ اما از این شواهد فقط در سال‌های اخیر و آن هم به تدریج به شیوه سرنوشت‌سازی استفاده شده است» (جاهودا، ۱۳۷۱: ۵۹). ظهور و حضور خرافات را می‌توان در تمام موارد زندگی مردم دید. در داستان نوش آفرین گوهر تاج خرافات به شکل موجودات عجیب و افسانه‌ای، حیوانات سخنگو، اعمال و رفتاری که در مراسم شادی و عزا انجام می‌شود دید. از مهم‌ترین موارد خرافات می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد. تصویر شماره ۱ که مربوط به نگاره‌های نسخه مصور هزار و یک شب است نیز با به تصویر کشیدن مراجعه با اهل سحر و جادو، بخشی از اعتقادات خرافی در جامعه دوره قاجار را به تصویر کشیده است.



تصویر ۱. مکالمه عجوزه با دختر قاضی. نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک. محل نگهداری: موزه کاخ گلستان

۳.۲. موجودات موهوم و افسانه‌ای

در طول تاریخ و در جوامع مختلف همیشه موجوداتی افسانه‌ای توسط انسان‌ها خلق شده‌اند که توانایی‌های عجیب و شگفت‌انگیزی داشته‌اند. برخی از این موجودات در میان جوامعی که آمیختگی فرهنگی دارند و یا از نظر جغرافیایی به هم نزدیک‌اند، هم‌پوشانی دارند. در قصه نوش آفرین گوهر تاج موجودات افسانه‌ای بسیاری وجود دارد؛ مانند: دیو، پری، طوطی سخنگو، مرغی به نام فرخ که ساکن دریاست، مرغ سبز و قرمز که روی درختی در جزیره گویا نشسته‌اند، جانوری که مثل گاو و پاهایش چون فیل و گردنش مثل شتر است. در نگاره‌های نسخه مصور هزار و یک شب نیز کاربرد این موجودات خیالی دیده می‌شود. تصویر شماره ۲ نمونه‌ای از این نگاره‌ها است.



تصویر ۲. نگاره عفریتی سر راه حسن. نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک. محل نگهداری: کاخ گلستان

الف) اژدها: در فرهنگ ایرانی و همچنین آسیای شرقی اژدها به‌عنوان یک موجود عجیب و بزرگ افسانه‌ای وجود دارد که چه در آثار ادبی و چه در تصاویر و نقاشی‌ها اشکال آن ترسیم شده است. و عموماً به شکل «ماری عظیم با

دهان فراخ و گشاده است... در فرهنگ‌های فارسی آن را به شکل سوسماری بزرگ با دو بال توصیف کرده‌اند که آتش از دهانش خارج می‌شود» (ذوالفقاری، ۱۳۹۶: ۸۶). اژدها در قصه‌نوش آفرین گوهر تاج، موجودی خطرناک و بدجنس است که به انسان آسیب می‌رساند و قهرمان داستان برای در امان ماندن آن دعا و اسم اعظم می‌خواند؛ «بعد از ساعتی که سر از زانو برداشت اژدهایی به نظر درآورد که آتش از دهانش می‌ریخت. آن اژدها رو نمود به شاهزاده. شاهزاده اسم اعظم می‌خواند و بر خود می‌دمید» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۸۲). همچنین اژدها صدایی سهمگین دارد و هیبت آن مانند شیر و پلنگ وحشتناک است: «بعد از آن شنید که یکی می‌گفت ماندی تا روز قیامت، و از چهار طرف آواز شیر و پلنگ و اژدها می‌شنید» (همان: ۸۱).

ب) دیو: دیو در فرهنگ فارسی از ابتدا تاکنون حضور داشته است اما در طول تاریخ خود تغییر معنایی داشته و جایگاه آن تغییر کرده است. در میان آیین‌های هندی از خدایان بوده‌اند و در ایران دیوان خط و نوشتن می‌دانستند که طهمورث از آن‌ها نوشتن می‌آموزد. اما به مرور جایگاه و منزلت آن‌ها تنزل یافته و تبدیل به موجوداتی پلید و اهریمنی شده‌اند. «دیوان موجوداتی زشت‌رو و شاخ‌دارند. آن‌ها معمولاً بسیار حيله‌گرد و در عین حال از هوش اندکی برخوردارند و بدین سبب به سهولت فریب مکر قهرمان داستان را می‌خورند. ضمناً دیوان از خوردن گوشت آدمی روی گردان نیستند و شامه آن‌ها بوی گوشت آدمیان را به آسانی تشخیص می‌دهد» (بهرامی، ۱۳۸۷: ۷۹). در قصه‌نوش آفرین گوهر تاج دیوان نقش بسیار پررنگی در طول قصه دارند و تعداد آن‌ها نیز زیاد است. سه دیو که با هم برادر هستند و هر سه عاشق و دلدادۀ نوش آفرین‌اند، به نام‌های علقه، ضیغم و دیلم که پسران هیکل دیواند. هم این‌ها نوش آفرین را می‌دزدند و به دست قهرمان داستان که شاهزاده ابراهیم است کشته می‌شوند. این دیوان پلیداند و هر سه عاشق نوش آفرین. آن‌ها برای به دست آوردن او هر کاری می‌کنند: «دید از برابر سه نره دیوی از دور نمودار شدند و داخل گردیدند و بر دختر سلام کردند» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۶۱). «آن دیو گفت ای نوش آفرین دانسته و آگاه باش که ما سه برادریم و پسران هیکل دیویم. مرا علقمه نام است و این دو برادر یکی دیلم و یکی ضیغم و این قصر که نشسته‌ای کاخ حضرت سلیمان است و مشهور است و این دریا دریای محیط است و از این جا تا به آدمیزاد سه ساله راه است و از زمان حضرت سلیمان تا حال آدمیزاد به این مکان نیامده است و نخواهد آمد» (همان: ۶۲).

«چون به هوش آمد خود را در بند و زنجیر دید و پیره زال جادویی در برابرش ایستاده دید. آهی کشید و گفت ای نارعنا تو چه کسی و مرا بدین مکان چرا آوردی و در بند و زنجیر چرا کردی و نام تو چیست. آن زن گفت نام من پرورش جادوست. در وقتی که مادر مرا به قتل رساندی من حاضر نبودم (همان: ۱۰۸). در قصه‌نوش آفرین گوهر تاج دیوان تحت تسلط و فرمان بردار و جزو سپاهیان پریان هستند؛ «من دوبار با پانصد هزار دیو و پری و جن آمدم که تو را نجات دهم و آرایش جادو را علاج کنم نتوانستم» (همان: ۸۵). در ادامه داستان دیده می‌شود که دیوان برای نجات جان خود حاضرند که مسلمان شوند؛ «[ضیغم دیو] گفت ای شاهزاده بر من رحم کن و از سر خون من درگذر که مسلمان می‌شوم» (همان: ۷۷).

ج) پری: از دیگر موجودات افسانه‌ای که در این قصه حضور فعال دارند، پریان هستند. پری برخلاف دیو که موجودی پلید و زیان‌بار است، مظهر زیبایی و مهربانی است که به کمک انسان‌ها می‌آید. توانایی‌های بسیاری نیز دارد. «پری در اعتقادات عوام موجودی است لطیف و بسیار زیبا که اصلش از آتش است و با چشم دیده نمی‌شود و به واسطه زیبایی فوق‌العاده، آدمی را می‌فریبد، پری برعکس دیو، اغلب نیکوکار و جذاب است (یاحقی، ۱۳۶۹: ۱۴۲). در قصه‌نوش آفرین گوهر تاج، پریان شاه و شاهزاده‌ای هستند که قدرت بسیاری دارند صالح و نیکوکارند، اجنه و دیوان را تحت حکم خود دارند ولی برخی از دیوان توانسته‌اند با آن‌ها بجنگند و یا آن‌ها را اسیر کنند: «آگاه‌باش که مرا می‌مونه خاتون دختر پادشاه پریان می‌گویند و پدرم شاه عبدالرحمن پری نام دارد» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۷۹). پریان در کنار دیوان سپاه پادشاه پریان را تشکیل می‌دهند: «پدرم لشکر کشید از دیو و پری و جن که مرا نجات دهد، از عهده آن نارعنای جادو برنیامد و شکست خورد و برگردید» (همان: ۷۹). «عبدالرحمن با دیوان و پریان آمدند و فوج فوج می‌رسیدند» (همان: ۹۸). «.. به محض استماع این خبر سپاه جن و دیو و پری برداشته بر سر تو خواهد آمد و تو را چون سپاه فرنگ و ملک محمد خواهد کرد» (همان: ۱۵۸). پریان در این داستان توانایی پرواز دارند، بر آسمان راه می‌روند، تغییر شکل می‌دهند و در یک چشم به هم زدن مسافت طولانی را طی می‌کنند: «می‌مونه خاتون با دیوان و پریان بر روی هوا ایستاده شده سیر آن مجلس می‌نمودند» (همان: ۱۵۸). «تمام دیوان و پریان را فرمود تا از روی هوا شمع‌های زرین و مشعل‌های سیمین روشن گردانیدند» (همان: ۱۵۵).

د) جن: اجنه، موجوداتی هستند که از نظر انسان پنهانند و آدمی توانایی دیدن آن‌ها را ندارد، برخی اجنه را از جنس آتش دانسته‌اند. «اجنه در عین آنکه منشی متفاوت با سرشت آدمیان دارند مطلقاً و انحصاراً همانند دیوان موجودات زبان‌کاری به‌شمار نمی‌روند» (بهرامی، ۱۳۸۷: ۷۳). با اینکه اجنه به پلیدی دیوان نیستند اما مردم از آن‌ها می‌هراسند و برای دورماندن از آزارشان بسم‌الله می‌گویند و یا اسم اعظم می‌خوانند و بر خود می‌دمیدند. با اینکه در این داستان اجنه جزو سپاه پریان هستند، اما به انسان آزار می‌رسانند: «حالا آماده‌باش که سپاه جن و دیو بازخواست خون شاهزاده می‌نماید» (بهرامی، ۱۳۸۷: ۱۱۱). «شاهزاده به یاران گفت که سر حساب باشید که گویا سپاه جن و سپاهان درگذرند. مبادا آسیبی به من و شما برسانند. اسم اعظم می‌خواند و باد بر خود و یاران می‌دمید که آن شمع و مشعل نزدیک رسید» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۶۸). همچنین در این قصه اجنه نیز زیبا انگاشته شده‌اند و مانند پریان سنبل زیبایی هستند: «دختری در باغ دیدم و بسیار بر آن نظر کردم. او را چنان دیدم که نه در جن و نه در انس ندیدم، نه از پری و نه از آدمی...» (همان: ۱۲۳). در این قصه اجنه کم‌تر حضور دارند و در اکثر مواقع سربازان پریان هستند.

۳.۳. سایر موجودات عجیب

مرغ سبز و قرمز: مرغ سبز و قرمز دو مرغ سخنگو هستند که بر درختی به نام عوسج می‌نشینند و علاوه بر توانایی سخن گفتن می‌توانند از فواید و مضرات آن درخت گفت‌وگو کنند؛ «مرغ قرمز گفت این درخت عوسج است. هر که برگش را بخورد سحر بر او کار نکند، و هر که پوستش را بخورد هرگز به دام گرفتار نشود، و هر که ساقش را بخورد یا

همراه داشته باشد حشرات ازو بگریزد و میوه را بر جراحت گذارد، در ساعت به‌گردد که اثر جراحت بر او باقی نماند و اگر میوه آن را بخورد این اجابت‌ها که گفته شد به کار او نیاید و اگر پوستش بکنند و بخورند خاصیت دارد و بی‌فایده نباشد» (همان: ۶۷).

طوطی سخنگو: سخن‌گفتن پرنده آن هم به زبان فصیح از دیگر تفکرات عامه است، به‌ویژه طوطی که به‌طور کل در ادبیات مرغی سخنگوست. در این جا طوطی دیگر فقط یک سخنگو که حفظیات خود را بگوید، بلکه به قدرت خدا سخن می‌گوید و حمد و نعت و ستایش خداوند و رسول (ص) و حضرت علی می‌پردازد: «آن‌گاه دست کرده درج را از گردن طوطی بیرون آورد. پس به امر الهی آن طوطی به نطق درآمد و گفت بسم‌الله الرحمن الرحیم. به زبان فصیح حمد خدا و نعمت رسول و منقبت حیدرکرار را بیان کرد» (همان: ۶۵).

مرغ غول پیکر سخنگو: این مرغ که در این داستان رخ نام دارد هم سخن می‌گوید هم شناخت زیادی از سرزمین‌های مختلف دارد و هم مثل سیم‌مرغ شاهنامه با سوزاندن پرش به کمک یاران خود می‌آید: «مرغی به قدر کوهی دیدند که افتاده خون از بدنش می‌رود و ناله می‌کند. چون مرغ شاهزاده را بدید آواز برآورد و به آه و ناله می‌گفت که ای آدمیزاد شما چه بد کرده‌اید که بدین مکان آمده‌اید» (همان: ۷۰).

موجود عجیب: موجودات عجیب دیگر که نامی ندارند و ترکیبی از حیوانات مختلف هستند و با ظاهری ترسناک در جزیره‌ای دور افتاده سکونت دارند: «... چشمش بر جانوری افتاد که سرش مثل گاو و پایش مثل فیل و گردن و دست مثل شیر و رو به شاهزاده کرد» (همان: ۶۷). «چشم شاهزاده بر جماعتی افتاد که قدشان مثل منادی و دست‌هایشان مثل چناری و سنگ‌های آسیا را سوراخ کرده به‌جای طوق در گردن انداخته بودند و هرکدام درخت عظیمی بر دوش گرفته می‌آمدند و روشنایی که می‌نمود چشم‌های ایشان بود» (همان: ۶۸). تصویر شماره ۳ نمونه‌ای از ترسیم این موجودات در نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک است.



تصویر ۳. نمونه‌ای از موجودات غریبه در نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک. محل نگهداری: کاخ گلستان

سحر و جادو: جادو و جادوگری و سحر و افسون خواندن قدمت بسیار زیادی در تاریخ زندگی انسان‌ها دارد و در میان اقوام مختلف از جایگاه خاصی برخوردار بوده است. «اعتقاد به سحر و جادو از مراحل نخستین بشریت پیدا شده و هنوز هم به‌طور کامل از بین نرفته است. در نوشته‌های پهلوی جادو به معنای سحر و ساحری است. در اوستا یاتو و در پهلوی یاتوک و در فارسی جادو گفته می‌شود. در اوستا، جادوها از دسته اهریمن و دیوان هستند و بیشترین با پری‌ها یک‌جا آورده شده و همه‌جا از آن‌ها به پری یاد شده است» (عفیفی، ۱۳۷۴: ۴۸۳). برخی محققان تغییر شیوه زندگی مردم را از عوامل مهم باور جادوگری می‌دانند. «وضع افکار و زندگی به‌طور عموم به‌خصوص وضعیت زن بعد از اسلام، تغییر کرد. چون اسیر مرد و خانه‌نشین شد. تعدد زوجات، تزریق افکار قضا و قدر، سوگواری، فکر مردم را متوجه جادو، طلسم، دعا و جن نمود و از کار و جدیت آن‌ها کاست» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۸).

در این داستان مانند متون گذشته جادو به دو معنا به کار رفته است اول به معنای جادوگر و دیگر به معنا جادوگری، جادوگری در طول داستان با واژه‌های دیگر مانند افسون مترادف قرار داده شده است. «افسونگری از اعتقادهای عوام است و به معنی تأثیرنهادن بر رویدادهاست که با استفاده از معجون، سرودها و یا اجرای شعائر انجام می‌شود» (قرایی مقدم، ۱۳۸۲: ۲۴۲). افسون و افسون خواندن و افسونگری که تقریباً معادل سحر و جادوگری است و به کار جادوگران گفته می‌شود که کلماتی را می‌خوانند تا به اهداف و مقاصد برسند، نقش بسیاری در ایجاد مانع بر سر راه قهرمان داستان است و این نشان از اعتقاد عامیانه به نیروهای مغیر طبیعی در ایجاد حوادث ناگوار و سخت است: «خان محمد چشمش بر زریزه جادو افتاد دید که نشسته و افسون می‌خواند و باد بر هر طرف می‌دمد» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۱۷۷). جادوگر در این داستان بیشتر به شمایل زن و پیرزن است: «از دور پیره زالی را به‌نظر آورد که نشسته و کتابی در پیش خود گذارده افسون می‌خواند و از هر طرف جادو می‌کند و می‌دمد و از نفس آن جادو [اگر] آتش برمی‌آید از هر طرف خود پهن می‌گردد» (همان: ۸۲).

طلسم: واژه طلسم برگرفته از کلمه لاتینی Telesma است و آن تکه کاغذ یا قطعه فلزی است که جادوگران بر روی آن خط‌هایی می‌کشند و حروفی می‌نویسند و معتقدند که محافظ آدمی در برابر بلاها و حوادث است. طلسم «آنچه خیال‌های موسوم به شکل عجیب در نظر می‌آورند و نیز شکلی و صورتی عجیب که بر سر دفائن و خزائن تعبیه کنند» (بهار عجم، ۱۷۹: ذیل واژه طلسم). طلسم که در تفکر گذشتگان و حتی تفکر عامیانه امروز نقش تعیین‌کننده بر سرنوشت انسان دارد و چنانچه کسی گرفتار طلسم شود، کارهای او به مشکل خواهد خورد و چه بسا جان خود را از دست خواهد داد. در این داستان نیز گرفتاری در طلسم مصیبت بزرگی به‌شمار می‌آید: «گفت ای شاهزاده بدان و آگاه باش که ضیغم دیو دختر را برده در طلسم زنگوله حضرت سلیمان (ع) به مادرش آرایش جادو سپرده و آن نارعنا او را در سیاه‌چال در بند کرده و خود در روی عمارت نشسته و افسون می‌خواند و آن جادو بسیار اشکال دارد؛ زیرا می‌دانم که در زمان حضرت سلیمان (ع) تا حال هیچ بدین طلسم نرفته و اگر رفته باشد بیرون نیامده باشد» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۸۰). طلسم انواع مختلف دارد و بر اساس انواع آن محکم تر و مؤثرتر است: «گفت ای جان پدر برو و به خان محمد وزیر اعظم بده و او را روانه طلسم خطایی کن» (همان: ۱۷۴). «بعد از یک روز شاهزاده را در بالای

کوهی بر زمین گذاشت و طلسم را به شاهزاده نمود» (همان: ۸۱). طلسم را به اسم کسی می‌بسته‌اند، یعنی فقط به دست آن فرد گشوده می‌شد: «این شاهزاده ابراهیم... به امداد آمده است که شاید طلسم به‌نام او در آید و باعث نجات دختر شود» (همان: ۶۴).

چشم‌زخم: چشم‌زخم یا چشم بد و یا شورچشمی از اعتقادات عوام است که معتقد بودند: «برخی از مردم چشمشان شور است. در اصل نیرو و یا پرتوی از چشم آن‌ها ساطع می‌شود که می‌تواند عوامل رنج و مشکل باشد» (هدایت، ۱۳۸۵: ۷۲). چشم‌زخم آزار و آسیبی است که در اثر نگاه کردن و تعریف کردن برخی مردم بر شخصی وارد شود و مردم بر ای درامان ماندن از این آسیب‌ها راه‌کارهایی اندیشیده‌اند مانند حرز و تعویذ و یا دودکردن اسفند و چیزهایی از این قبیل. چشم‌زخم رسیدن در تفکر عامه موجب بیماری و گرفتاری در مشکلات است: «زنهار که با خبر باش که دشمنان در کمین تواند، مبادا چشم‌زخمی واقع شود» (نوش‌آفرین گوهرتاج، ۱۳۹۲: ۵۵). «بدچشمی روزگار خود این کار کرده و مرا از خدمت تو دور افکنده و به غم و بلا گرفتار کرده و به چنگ در تو مبتلا نموده» (همان: ۱۳۶).

نان و نمک: «نمک قابل احترام و ستایش است. در نزد عوام، کسی که نان و نمک کسی را بخورد، رهین منت او خواهد بود و کسی که برخلاف آن رفتار کند، نمک به حرام و نمک‌نشناس، نامیده می‌شود» (هدایت، ۱۳۴۲: ۶۵). احترام به نمک و نمک‌خوردن و حق نمک را دانستن از گذشته در میان مردم رواج داشته است؛ چنانکه در این داستان نیز مشاهده می‌شود:

نمک به حرام: نمک به حرام‌بودن یعنی پستی و قدرناشناسی و هر کس که دارای این صفت باشد، در میان مردم فاقد احترام و اعتماد است: «گفت ای نمک به حرامان چند، چرا زودتر مرا خیر نکردید» (همان: ۲۸). «گفت ای ناپاک ملعون نمک به حرام با من غدر کردی» (نوش‌آفرین گوهرتاج، ۱۳۹۲: ۱۵۳). «مرا در بوته‌آشنایی حق نمک می‌سوزانی» (همان: ۱۳۴). حق نمک‌سوزاندن هم به معنای نمک‌نشناس است.

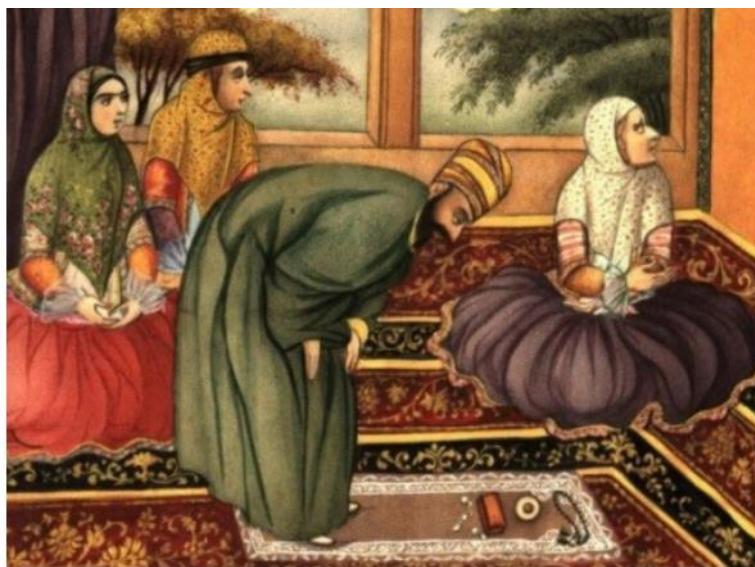
خواب و تعبیر آن: «خواب و تعبیر آن در فرهنگ عامه فصل وسیعی را به خود اختصاص داده است و اعتقاد به خبردهی از وقایع آینده توسط خواب، از هم نکات آن است» (درویشیان، ۱۳۷۵: ۷۵). در تفکر عامه خواب‌دیدن نوعی پیش‌گویی به‌شمار می‌آید، و بیننده بعد از دیدن خواب در زندگی خود به‌دنبال تعبیر آن می‌گردد. دیدن خواب‌های آشفته و پریشان عموماً خبر از حادثه‌ای ناگوار می‌دهد: «در خواب دید که در دریای خون افتاده و شنا می‌کند و گاه به زیر و گاهی به بالا می‌آید» (نوش‌آفرین گوهرتاج، ۱۳۹۲: ۱۰۵).

حلالیت طلبیدن: حلالیت‌طلبیدن و بخشش خواستن از شخصی به‌خاطر کوتاهی یا آزاری که به شخص دیگری رسانده بین عوام بسیار رایج است و غالباً در زمان مرگ و یا سفرهای زیارتی صورت می‌گیرد: «شاهزاده برگشت و به خدمت شاه آمد و حلالیت طلبید» (همان: ۹۰).

نذرکردن: «مردم برای برآمدن حاجت‌هایشان نذرهایی می‌کنند و وقتی حاجتشان برآورده می‌شود، نذر خود را ادا می‌کنند» (انجوی شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۲۵). شرط کردن در معنای نذرکردن و عهدبستن آمده است: «شاهزاده گفت ای شاه من شرط کرده‌ام که تا با نوش آفرین ننشینم با دیگری صحبت ندارم. شاه عبدالرحمن گفت پس شرط کن که چون به ولایت خود بروی و با نوش آفرین صحبت بداری بعد از آن با میمونه خاتون بنشینی» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۹۰).

باورهای مذهبی: مسائل دینی و مذهبی از مهم‌ترین و پررنگ‌ترین عناصر فرهنگ عامیانه است که در ابعاد مختلف زندگی مردم مؤثر بوده است. در نوش آفرین‌نامه نیز این عنصر به فراوانی دیده می‌شود و در تحت عناوین و اصطلاحات مختلفی به کار رفته است از آن جمله: اعتقاد به تقدیر الهی، توکل به خدا، سجده شکر، خدا را شکرکردن، توسل به ائمه اطهار، به زبان فصیح حمد خدا گفتن طوطی، تلقین کردن اسم اعظم در گوش شاهزاده توسط عابد، مسلمان شدن دیو، مناجات نوش آفرین، مناجات شاهزاده و ...

در نسخه مصور هزار و یک شب نیز به تصویر کشیدن باورهای مذهبی مشهود است. تصویر زیر یک نمونه از این نگاره‌ها را نشان می‌دهد.



تصویر ۴. عبادت در نگاره‌های نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک. محل نگهداری: کاخ گلستان.

۳.۴. به کار بردن کلمات و الفاظ مذهبی

الف) توکل کردن به خدا: توکل به خدا در فرهنگ عامیانه علاوه بر اعتقاد مذهبی و کار را به خدا سپردن موجب تسهیل در کارها می‌شود. بنابراین از گذشته مردم وقتی می‌خواستند کاری را شروع کنند یا نگرانی خود را در انجام کاری از بین ببرند، توکل بر خدا می‌کردند: «خان محمد این مرتبه امید از خود برید و توکل بر خدا کرد و این آیه را خواند که «توکلت علی الله» و مناجات می‌نمود» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۱۷۶). دل بر کرم خدا بستن نیز به

معنای توکل کردن بر خداست که با دعا و زاری همراه می‌شود: «دل بر کرم خداوند عالم بسته به درگاه حق می‌ناید و می‌زاید» (همان: ۱۰۷). در نمونه زیر نیز خدا به هزار و یک نام یاد کردن نیز در اینجا علاوه بر یاد خدا کردن در معنای توکل است: «کمند را از کمر باز نموده خدا را به هزار و یک نام یاد نمود و کمند را بر کنگره قصر انداخت» (همان: ۳۸). «خان محمد زبان به دعا و ثنا گشود و گفت ای شاهزاده غمگین مباش و دل بر خداوند ببند» (همان: ۳۷).

ب) صلوات فرستادن: صلوات و درود بر پیامبر فرستادن در مناسبت‌های مختلف برای ابراز همراهی، شادی و آرامش به کار می‌رود: «همه صلوات بر سید کائنات و خلاصه موجودات و بهترین خلق الله یعنی محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - می‌فرستادند» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۱۶۴). صلوات فرستادن پناه بردن به خدا و دور بودن از چشم‌زخم همچنین به معنای بزرگ نشان دادن کسی به کار می‌رود: «چون از حمام بیرون آمد، سوار گردید و در بازارهای چین گردید و مردم او را می‌دیدند و صلوات می‌فرستادند» (همان: ۱۸۰).

ج) اسم اعظم: اسم اعظم که عنوانی برای نام‌های خداوند است. در واقع به عنوان جان‌پناه در میان عامه کاربرد دارد و برای رها شدن از سخت‌ترین و دشوارترین مشکلات و گرفتاری‌ها به کار می‌رود: «از برکت اسم اعظم که بر تن و جان شاهزاده بود، فرصت به قتل شاهزاده نیافت» (همان: ۱۷۳).

د) ماشاءالله گفتن: گفتن این لفظ در میان عامه بسیار رایج است و برای جلوگیری از چشم‌زخم به کار می‌رود و در واقع هدف از به زبان آوردن آن به خدا سپردن شخص مورد اشاره است: «شاهزاده چون نظر به صورت میمونه‌خاتون افکند، هزار مرتبه از اول نیکوتر و زیباتر دیده و حیران جمال و رخسار او گردیده و بر او نام خدا گفت و او را به نظر خود می‌سنجید» (همان: ۱۸۰).

ه) انشاءالله گفتن: انشاءالله گفتن نیز در واقع سپردن کارها به خداوند و عاجز دیدن خود در مقابل خداوند است که در تفکر عامه موجب پیشرفت و آسان شدن کارها می‌شود: «ان‌شاءالله بلکه مسبب‌الاسباب سببی سازد و دل بر تو دهد و با تو راز دل در میان گذارد» (همان: ۳۷).

و) سجده شکر: سجده شکر یکی از کارهای رایج در بین مردم بوده و هست و بسیاری چه در قدیم و چه اکنون در هر لحظه که با اتفاق خوش‌آیندی روبه‌رو شوند، سر بر زمین نهاده و خداوند را شکر می‌گویند: «چون به تک چاه رسید و پا بر زمین گذارد سجده شکرالله تعالی به‌جا آورد» (همان: ۱۰۸). «نوش آفرین شکر جناب اقدس الهی را کرد و سجده شکر به‌جا آورد» (همان: ۹۵).

آداب دعا و عبادت: به‌جای آوردن تکالیف شرعی، نماز روزه و دعا و .. هر یک آدابی دارند که غیر از آنچه که بین تمام مردم رایج است، برخی عادات و آداب در میان گروهی متفاوت است. در نوش آفرین‌نامه دعا کردن آدابی دارد، مانند رفتن به بلندی، یا سر برهنه کردن، و یا عوض کردن لباس. در قدیم کلاه بر سر داشتن یا عمامه بر سر نهادن نشان بزرگی بوده است، این در هنگام دعا و عبادت سر خود را برهنه می‌گردند. در واقع، ابراز بندگی و ناتوانی در مقابل

خداوند بوده است: «امرا گفتند که شما را باید سر قدم ساخته و کفن در گردن، سر و پای برهنه به صومعه عابد رفته خود را در قدم او اندازی و از وی التماس دعا کنی. یقین که او مستجاب الدعوه است و البته که خدای تعالی فرزندی به شما کرامت خواهد نمود» (همان: ۲۲).

در میان مسلمانان و به ویژه در تفکر عامیانه اگر بخواهند دعایشان زود مستجاب شود روی به درگاه خداوند می‌آورند و از گناهان خود توجه می‌کنند همچنین طهارت و غسل نیز نشان از احترام به خداوند است که از مقدمات دعا و نماز محسوب می‌شود: «در ساعت از خانه بیرون آمد و به حمام رفت و غسل توبه نمود و بیرون آمد و کفن در پوشید و سروپای برهنه به صومعه فیاض عابد رفت» (همان: ۲۲). عوض کردن لباس، شاه لباس شاهی را از تن درآورده و خرجه که لباس درویشان است را می‌پوشد؛ «عادلشاه بسیار غمگین شد و شروع به گریه و زاری نمود و امرا را از بارگاه اخراج نمود و خود خرجه پوشیده به عبادت مشغول شد» (همان: ۲۹). «لباس پادشاهی از تن به در آورد و لباس درویشی در پوشید و سجاده انداخته به عبادت حق تعالی مشغول شد» (همان: ۲۱). بر بالای بلندی رفتن و سر برهنه کردن، به بلندی رفتن و سر برهنه کردن نیز از دیگر رسوم دعا کردن است به این سبب که در خلوت و تنهایی و در بلندی خود را به خدا نزدیک‌تر می‌دیدند: «در قله کوه نوش آفرین را دید که با ماه زرافشان سربرهنه کرده مناجات می‌نمودند» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۱۴۹). «در دور خود میمونه خاتون و عبدالرحمن و جمعی دیگر از زنان دید که همه سرها برهنه کرده دست بر دعا برداشته به درگاه حق تعالی تضرع و زاری می‌کرد» (همان: ۹۴).

قضا و قدر / بخت و سرنوشت: اعتقاد به قضا و قدر الهی و آنچه سرنوشت انسان است که بر پیشانی او نوشته است اعتقادی است که در بین مردم رایج است. اعتقاد به قضا و قدر الهی در بین مردم در اموری به کار می‌رود که در آن قدرت و اختیار انسان را عاجز می‌بینند و از انجام آن ناتوان هستند. «عابد آواز داد و گفت ای شاه نگفتم که تو را با تقدیر خدای تعالی کاری نباشد» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۲۳).

در فرهنگ عامه خداوند قادر مطلق است و بنده هیچ از خود ندارد و هرچه دارد تقدیر الهی است: «در وقتی که من در ولایت چین در مسند پادشاهی نشسته بودم و از آن تقدیر الهی و دعای سحرگامی رسیدم به تاجری و هواخواه یافتم و تصویر دلپذیر تو را بنده گشتم و به جان برخاستم» (همان: ۴۳). قضای الهی به سرنوشت ناخوش آیند و گرفتاری اشاره دارد: «از قضای الهی در آن وقت نهنگ بلا در رسید و دهن گشود و علقمه را در دهن کشید» (همان: ۷۴). بنده اختیاری از خود ندارد و سرنوشت او در روز ازل به دست خداوند رقم خورده است. این تفکر از قدیم در فرهنگ عامه رواج داشته است: «این حرکت نه به اختیار کردم بلکه تقدیر خداوند بوده و خواهد شد» (همان: ۱۳۷) «شهر به شهر و ولایت به ولایت می‌گردیدند تا از قضای کردگار به بندر کالیکوت رسیدند» (همان: ۱۶۱).

باورها و عقاید نجومی: اعتقاد به تأثیر افلاک و ستارگان در سرنوشت انسان‌ها از دیگر باورهای عامه است «اعتقاد و یا عقیده‌ای فاقد پشتوانه علمی به نحس بودن یک چیز شرایط عمل خاص و نظایر آن» (وارینگ، ۱۳۷۱: ۱۸). از نظر مردم برخی ستارگان زندگی تأثیر نحس و برخی تأثیر سعد داشته‌اند. این باور تا اندازه‌ای قدرت داشت که برای انجام

بسیاری از کارها مانند سفرکردن، ازدواج، نام‌گذاری کودک و دیگر مناسب، ساعت سعد و نحس را می‌سنجیدند و بهترین ساعت و زمان را تعیین می‌کردند. تصویر زیر نمونه‌ای از این باورها را در دوره قاجار به تصویر کشیده است.



تصویر ۵. نخستین مراسم نخستین حمام کودک. نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک. محل نگهداری: کاخ

گلستان

الف) ساعت سعد: منجمان بهترین ساعت برای انجام کاری را می‌سنجیدند و اگر در آن ساعت آن کار انجام می‌شد به بهترین شکل صورت می‌گرفت به همین دلیل انتخاب ساعت سعد از اهمیت بسیار برخوردار بود: «چون نصیحت تمام شد در ساعت خوبی عقد نوش‌آفرین را به شاهزاده بست و خود شیرینی حاضر نموده در میان آورد و مبارکباد گفت» (نوش‌آفرین گوهرتاج، ۱۳۹۲: ۱۵۴). «پس در ساعتی سعد کجاوه‌های زرنگار حاضر کردند» (همان: ۱۶۰). «عادلشاه ساعت سعد اختیار نموده بارگاه را آراسته کرده ...» (همان: ۱۶۶). «در چهاردهم ماه ذی‌قعدة الحرام ساعت تعیین نمودند که نوش‌آفرین را به شاهزاده دهند» (همان: ۱۵۵).

ب) طالع نحس: طالع نحس برخلاف طالع سعد است و از آینده‌ای شوم یا رود دادن اتفاقی ناخوش آیند در آینده خبر می‌دهد؛ چنانکه در این داستان نوش‌آفرین با دعا و نیاز در ساعتی سعد به دنیا می‌آید ولی در آینده دچار گرفتاری‌هایی می‌شود که باید با آن‌ها بجنگد: [فیاض عابد] «گفت ای جهانگیرشاه دانسته و آگاه باش که این دختر را واقعه‌ای پیش خواهد آمد و مشقت بسیار خواهد کشید و از نظر تو غایب خواهد گشت. اگر خواسته باشی که به سلامت بازآید و تو را مونس جان گردد باید دو هفته یک مرتبه او را در چشمه بری و سرو تن او را بدان آب شستشو نمایی تا آن نحوست از طالع او بیرون رود» (همان: ۲۳).

باورهای طبی و پزشکی: دانش پزشکی و طبابت در بین عوام از جایگاه مورد احترامی برخوردار بوده است. اما آنچه در بین مردم رواج داشته و دارد با آنچه دقیقاً در معنای علم پزشکی به کار می‌رود، تفاوت‌هایی دارد اما هدف در علم

طبابت بهبود شرایط جسمی و روانی است. طب در لغت «به معنی افسون و جادوست و در اصطلاح عامیانه به مجموع عقاید و نظراتی که برای بهبود شرایط جسمی و روحی به فرد پیشنهاد می‌شود و قدمت این علم و علوم به هزاران سال پیش برمی‌گردد. (دهخدا، لغت‌نامه ذیل واژه طب) گلاب، مایعی است که از تقطیر گل محمدی به‌دست می‌آید و در طب سنتی بسیار کاربرد دارد و علاوه بر خواص دارویی به سبب عطر خوشی که دارد موجب آرامش روانی است. «سروآزاد دختر دایه سرش را کنار گرفت و گلاب بر رویش افشاند تا به هوش آمد» (نوش آفرین گوهر تاج، ۱۳۹۲: ۴۴). جراحی از کارهایی است طبیبان انجام می‌دهند؛ «جراحان صاحب وقوف آوردند در خیمه و شاهزاده‌ها را مرهم گذاشتند و خوابانیدند» (همان: ۵۲). مرهم، «آنچه بر جراحت نهند، به سبب نرمی آن و بدان جهت که مرهم طلای نرم است که بر جراحت مالند» (دهخدا، ذیل واژه مرهم). «جهانگیرشاه بسیار بی‌دماغ شد و قدری مرهم سلیمانی از برای شاهزادگان فرستاد» (همان: ۵۴). داروی بی‌هوشی، دارویی که موجب بی‌حسی اعضای بدن می‌شود و گاهی فرد را کاملاً به مرحله ناهشیاری می‌رساند؛ «خود را در مطبخ شاهزاده رانید و قدری داروی بیهوشی در دیک طعام بریخت و رفت در گوشه‌ای پنهان شد» (همان: ۵۶). «چون نصراله حکیم بدن شاهزاده را دید به میمونه‌خاتون گفت که ای نازنین هنوز یک نفس باقی مانده است که او را علاج کنم پس شروع کرد در دارو کوبیدن و صلایه نمودن و به هر کدام کاری فرمود» (همان: ۹۴). «نصراله حکیم گفت ای پادشاه اگر شاه‌مهره بودی در ساعت علاج کردمی. عبدالرحمن همان ساعت دست در گردن کرد شاه‌مهره از گردن درآورد و به‌دست میمونه‌خاتون داد. نصراله حکیم فرمود تا حوضی پر از شیر کردند و شاه‌مهره در گلوی شاهزاده افکندند و بیرون آورده در حوض شیر انداخت» (همان: ۹۴).

۳.۵. آداب و رسوم اجتماعی

آداب و رسوم اجتماعی رایج در بین مردم از مهم‌ترین بخش‌های فرهنگ عامه به شمار می‌رود که در ادامه این پژوهش به بررسی نمونه‌هایی از آن در قصه نوش آفرین می‌پردازیم. برخی آداب زندگی مثل اذان و اقامه‌گفتن در گوش نوزاد، تعیین نام دختر شاه توسط عابد، سپردن طفل و تربیت او به دایه‌ها، پوشیدن لباس سیاه به نشانه اندوه، وصیت شاه پیش از مرگ.

وصیت کردن: وصیت، سخن و سفارشی است که شخص پیش از سفر طولانی یا به ویژه پیش از مرگ با اطرافیان خود درمیان می‌گذارد. «بعد از آن وصیت است که چون مرا تیرباران کنی نعش مرا بر دار نگذاری و کشتن مرا به نوش آفرین با جان برابر اظهار کنی» (همان: ۱۰۶). «گفت ای ملک فانیایا به من بگو چه وصیت داری تا وصیت تو را به جا رسانم... گفت ای شاهزاده... وصیت من آن است که چون من در گذرم خورشید عالم‌گیر را کمر دربندی و بر تخت نشانی و او را بر پادشاهی و فرمانروایی مستقل گردانی» (همان: ۱۱۷). در تصویر زیر نیز که از نگاره‌های نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک از رسم وصیت کردن دیده می‌شود.



تصویر ۶. بر بالین بیمار. از نگاره‌های نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک. محل نگهداری: موزه کاخ گلستان

ابزار و وسایل: ابزار و وسایل، شامل تمام چیزهایی می‌شود که مردم در کارهای، مراسم و مناسبات مختلف، در زندگی عادی، در سفر و در جنگ به کار می‌برد. برخی از ابزار که با بسامد بیشتری به کار رفته‌اند، عبارت‌اند از:

گلیم: نوعی زیرانداز بافته که در قدیم بسیار کاربرد داشته است: «دید که سیاه‌پوشی پرده گلیمی بر دوش کشیده و می‌آید» (همان: ۵۶).

شمعدان: «شاهزاده دست پیش برده شمعدان برداشته در برابر صورت نوش‌آفرین گذاشت» (همان: ۳۸). خنجر، توپی زره، عرقچینک، شمشیر، کمند خم ابریشمین و نمد و ... «او از روی قوت چنان بر قبه سپرش نواخت که سپر را بر هم درید و خود و کلاه و توپی زره و عرقچینک بر یکدیگر شکافته شد و خون یک پشت بلند گردید» (همان: ۱۴۸). «و چهار میل پولاد پشت جای داد و کمند شصت خم ابریشمین برداشت و نمد کار جام برکتف افکند و سروآزاد دختردایه را گفت با من بیا» (همان: ۵۶).

لباس: انواع لباس یا پارچه‌هایی که برای دوختن لباس به کار می‌رفته از این قرار است: لباس شبروی که نوعی لباس تیره بوده که بدن را کاملاً می‌پوشانده است. «شمشیر زهرآلوده بر میان بست و لباس شبروی درپوشید» (همان: ۴۸). پارچه‌های مخملی، زربفت، لباس گوهرین، مرواریدی و انواع دیگر در آن دوره از لباس‌های فاخر و شاهان محسوب می‌شده: «به قرب ده‌هزار کس همه زربفت‌پوش در برابر قصر دختر صفا‌راستند» (همان: ۳۳). «قرب پنجاه هزار کس همه مخمل‌پوش در عقب سرش ایستادند» (همان: ۳۳). تاج مرصع، لباس گوهر، کمر و خنجر مرصع همگی نشان از ثروت و قدرت دارد: «شاهزاده دیگر پیدا شد با لشکری تمام سر تا به پا لباس گوهر خود را مزین کرده و تاجی مرصع بر سر و کمر خنجر مرصع بر میان و به قرب ده دوازده هزار کس همه گوهرپوش در عقب‌سرش سواره رسیدند... قدر شش هزار نفر همه مرواریدپوش از عقب می‌آمدند ... دو جوان به سن چهارده سالگی در میان زر و گوهر پنهان گردیده و تاج بر سر [گذارده] و در میان کمر خنجر مرصع [بسته] و به قدر ده هزار نفر ترک جوشن‌پوش گلگون‌سوار از عقب سر آن دو جوان می‌آمدند» (همان: ۳۴). لباس‌هایی که مخصوص قبیله‌ها و یا شهرهای دیگر بود مثل کلاه ترکی، کلاه بره خراسانی، پاتاوا کشمیری: «چون چشم خان محمد به دختر افتاد دید که لباس زنانه پوشیده و کلاه به رسم ترکان بر سر گذارده و گیسو پریشان نموده کمر مرصع بر میان و شال ترمه بر دور کلاه پیچیده» (همان: ۱۰۰). «از جای

برخاست و قبایی مردانه پوشید و کمرش را محکم فروبست و کلاه بره خراسانی بر سر گذاشت و سده زری بر سر قایم کرد و کمر خنجر مرصع بر میان بست و شمشیر چون برق حمایل کرد و جوراب تنگ حلق‌ای در پای کرد و پاتاوه کار کشمیر در پای پیچید» (همان: ۵۶). «جمعی وزیران و ندیمان آمدند و کمر مرصع و تاج مکمل به جواهر و چهار قب مرصع در بقچه نهاده نزد شاهزاده بر زمین گذاردند» (همان: ۱۱۷). تصویر شماره ۷ نمونه‌ای از نوع لباس‌های رایج در دوره قاجار در نگاره‌های نسخه مصور صنیع‌الملک را نشان می‌دهد.



تصویر ۷. پوشش زنان در دوره قاجار. نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک. محل نگهداری: موزه کاخ گلستان

غذاها و خوراکی: غذاها و خوراکی‌ها شامل کباب، مرغ بریان، شربت و شراب و نان روغنی که اکثر در مجالس بزم تناول می‌شد و نان و دوغ که بین مردم عادی خورده می‌شد. شربت و مرغ بریان و نان روغنی از غذاهای شاهانه به شمار می‌رفت که در مقابل مهمانان ارجمند قرار می‌دادند: «دختر سروآزاد را آواز داد که جام شربت و مرغ بریان و نان روغنی حاضر کن» (همان: ۴۶). مرغ کباب غذای گران‌قیمتی است که بوی آن جان‌بخش است: «آخر الامر چشمش بر ماه زرافشان افتاد که خود مرغ کباب می‌کند تا بوی آن به مشام او برسد» (همان: ۹۹). می و مزه و مرغ و نقل و نبات نیز از غذاهای بزم بوده است: «آن‌ها از باغ بیرون آمدند و غالیچه انداخته اسباب مجلس به تمامی از می و مزه و مرغ بریان و نقل و نبات سرانجام نموده جام‌های مرصع گذارده از گوشه‌ای به در رفتند» (همان: ۱۰۰). کاسه دوغ کم‌ارزش‌ترین غذا و در واقع خوراک اصلی مردم بوده است. «پیره‌زنی شاهزاده را به نظر آورده او را برد و در خیمه نشاند و کاسه دوغی از جهت شاهزاده آورد» (همان: ۱۰۹). در تصویر شماره ۸ نمونه‌ای از نقش‌کردن غذا در نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک دیده می‌شود.



تصویر ۸. غذا در نسخه مصور هزار و یک شب صنیع الملک. محل نگهداری: موزه کاخ گلستان

صدقه دادن: صدقه دادن تلاشیست نیکوکارانه برای دفع بلا و آسیب که برای جلوگیری از حادثه داده می‌شود و گاهی بعد روی دادن اتفاق ناگوار و برای خوشحالی و شکرگزاری داده می‌شود. «غرض، شاهزاده را علاج می‌کردند تا بعد از چهل روز چاق گردید و زهر از عروقتش بیرون رفت. شاهزاده را به حمام بردند و از حمام بیرون آوردند و میمونه خاتون و شاه‌عبدالرحمن و جمیع پریان و خان محمد وزیر و حمید ملاح تصدق بسیار به فقرا و مساکین دادند» (همان: ۹۴). «شاه والجاه بسیار شادمان و فرحناک گردید و بر آزادی بندیان اجازه داد، احسان بر عجزه و مساکین نمود» (همان: ۲۳). «شاهزاده بر آن‌ها رحم آورده آب در حلقه چشم گردانیده آن‌ها را بخشید و خلعت داد و بر تخت خود نشاند و فرمود تا هزار گوسفند فربه از پوست برآورده رخ را آواز داد و گفت بیا اینها را از برای بچگان خود بردار» (همان: ۱۱۰).

نام گذاری: نام گذاری، رسمی بوده است که بعد از تولد نوزاد، او را به دست بزرگی که یا از بزرگان خانواده یا بزرگ دینی بوده می‌دادند تا نامی برای او انتخاب کند، که در بین مسلمانان اذان و اقامه نیز در گوش نوزاد خوانده می‌شد و نام مناسب برای او انتخاب می‌شد. «پس آن نازنین را برداشت و اذان و اقامه در گوش او گفت و تاجی مکلل بر سر او گذارد و او را نوش‌آفرین گوهر تاج اسم گذارده به دست شاه داد» (همان: ۲۳).

خواستگاری: به خواستگاری رفتن از سنت‌هایی است در فرهنگ عامه جایگاه مهمی دارد و با مراسم خاصی برگزار می‌شود و نشان از بزرگی و علاقه دو خانواده به یکدیگر است: «از جهت آن که مرا دست خالی است با شش شاهزاده چنین که همه با لشکر و حشم و خزانه آمدند و به خواستگاری و دختر هنوز رضا [نداده] به هیچ یک نگرویده چه کنم و چگونه به من بی‌سر و پای بی‌نام و نشان راضی شود و چه‌سان دست از ایشان بردارد که با تاج و طومار و لشکر در برابر ایستاده و کمر خدمت بر میان بسته‌اند» (همان: ۳۷).

عقدکنان: عقدکنان که مجلسی برای بستن پیوند عروسی است، آدابی دارد از جمله سفره عقد، نقل و نبات پاشیدن و شادی و رقص و پای کوبی کردن. اما مهم‌ترین و درواقع قسمت اصلی آن حضور یک عالم دینی است که خطبه عقد بین دو طرف جاری کند: «عادلشاه با سلطان ابراهیم بیامدند و بر تخت نشستند... و جواهر به مجلس درآوردند و عود و عنبر بر آتش گذاشتند و قاضیان خطبه بلیغ خواندند» (همان: ۱۶۶). «و در آن مجلس عقد نوش‌آفرین و خورشید عالم‌گیر و میمونه‌خاتون را با شاهزاده سلطان ابراهیم بستند و ماه‌زرافشان به خان‌محمد و جهانسوز را به حمید عقد

بستند و مبارک‌باد گفتند و نقل و نبات و زر و جواهر بسیار نثار کردند و جمیع پادشاهان و شاهزادگان از کرسی‌ها و صندلی‌ها به زیر آمدند و مبارک‌باد گفتند و شاهان و شاهزادگان به رقص در آمدند» (همان: ۱۶۷).

مهمانی و مجلس بزم: در فرهنگ ایرانی، مهمان بسیار عزیز و محترم است؛ بنابراین در مراسم مهمانی بهترین لوازم را برای پذیرایی آماده می‌کردند. «چشم ایشان بر بارگاه ملوکانه‌ای افتاد که اسباب زر و گوهر به روی هم ریخته و میناهای می‌ناب گذارده و سوای آن جوان کسی دیگر در آن مکان نبود» (همان: ۲۹). «فرش‌های ابریشمی رومی انداخته و خدمتکاران به کارشان مشغول می‌بودند و سازنده و نوازنده و رقص در رقص بودند» (همان: ۴۹). «نوش آفرین اشاره به ساقی کرد که می به گردش در آورد. رقصان به رقص در آمدند و سازنده‌ها و نوازنده‌ها به نواختن نی و طنبور و کمانچه و چارتار و سنتور و قانون شروع کردند» (همان: ۴۹). «چون شب شد میمونه‌خاتون از جا جست و خود مشاطه گردید و نوش آفرین را چون طاوس مست آراسته گردانید و آنچه لازم بود به‌جا آورد. تمام دیوان و پریان را فرمود تا از روی هوا شمع‌های زرینو مشعل‌های سیمین روشن گردانیدند. پادشاه با تمام امرا و وزرا و ارکان دولت شاهزاده را برداشته روانه حرم گردیدند. چون به دریند سیم رسیدند که امرا ایستاده بودند، پادشاه شاهزاده را داخل حرم کرد و گیس‌سفیدان و مشاطگان پیش رفتند و او از شاه گرفتند و به خلوتخانه بردند و بر تخت نشاندند» (همان: ۱۵۵). این فرهنگ عامه در نگاره‌های نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک نیز منعکس شده است.



تصویر شماره ۹. مجلس بزم. نسخه مصور هزار و یک شب صنیع‌الملک. محل نگهداری: موزه کاخ گلستان

آداب عزاداری: عزاداری برای از دست دادن عزیزی با آیین همراه بوده است که مهم‌ترین آن‌ها پوشیدن لباس سیاه به نشانه عزاداری است. در برخی از فرهنگ‌ها زنان به نشان عزاداری صورت خود را خراش می‌دادند و برخی موهای خود را می‌بریدند. در نوش آفرین‌نامه نیز، پوشیدن لباس سیاه، خاک بر سر ریختن، خراشیدن سر و صورت از نشانه‌های عزادار بودن است: «این خبر به گوش شاه رسید نعره بزد و از هوش برفت. چون به هوش آمد گریبان چاک کرده و تاج از سر به دور انداخته و از تخت به زیر آمده و اهل مجلس خود را بر خاک انداختند و سینه خود را می‌خراشیدند. آواز گریه و زاری ایشان به گوش آن شش شاهزاده رسید همه نعره برآوردند و جامه‌ها از تن پاره‌پاره کردند. خاک بر سر

می‌ریختند... القصه گریه و زاری می‌نمودند و تمام سیاه‌پوش شدند و جمله خدمتکاران به قرب صد هزار نفر به چنین صورت به در خانه جهانگیر شاه آمدند» (همان: ۵۹).

سوگند / قسم خوردن: قسم یاد کردن و یا سوگند خوردن از کارهایی است که مردم برای اثبات صداقت و درست کاری خود انجام می‌دادند که از زمان‌های بسیار گذشته رواج داشته است. «در داوری‌هایی در دوره ایران باستان، برای شناسایی راست از دروغ و گناهکار از بی‌گناه، آزمون سوگند به صورت اعمالی همچون گذر از آتش... نوشیدن شیره گیاهان زهرناک و محلول‌های زیان‌بار بهره می‌گرفته‌اند» (وستر مارک، ۱۳۹۶: ۲۶۳). در داستان نوش‌آفرین گوهرتاج نیز برای نشان دادن حقیقت گفتار خود قسم می‌خورند که اغلب به خدا سوگند می‌خورند: «به خدا قسم که تو در میان جان من مأوا نمودی» (نوش‌آفرین گوهرتاج، ۱۳۹۲: ۴۳). «او چون شنید که خان محمد او را قسم داد دست از گریبان خان محمد برداشت و ناپدید شد» (همان: ۱۰۲). «خان محمد قسم یاد نمود که تا فتح شهر حلب را ننمایم دست از جنگ برندارم» (همان: ۱۰۳). «این حرف که شما به بنده گفتید به خدا قسم که یک موئی از شما [را] باد نخواهد برد» (همان: ۱۰۷).

۳.۶. کنایات و ضرب‌المثل‌ها

کنایات

قفل بر دهان زدن، کنایه از ساکت شدن

«خدا قفلی بردهان پدرم زد و از حال من غافل شد» (همان: ۳۱)

به‌جای خیار کلوخ است کنایه‌ای است از دست دادن چیزی

«چون روز روشن شد برخاست و به آرامگاه دختر آمد دید که جای خیار کلوخ است. دختر رفته و اثری از او نیست» (همان: ۷۹).

گرگ و میش از یک جا آب می‌خورند کنایه از نهایت آرامش و صلح و دوستی است.

«در قلمرو پادشاه گرگ و میش در یک جا آب می‌خورند» (همان: ۱۸۲).

انگشت قبول بر دیده نهادن کنایه اطاعت محض کردن و با کمال میل پذیرفتن است:

«ناخدا انگشت قبول بر دیده گذاشت» (همان: ۲۸).

«بازار عشوه چنان گرم گردید که زهره چنگی در فلک از رشک آن مجلس کباب گردید» (همان: ۴۹).

گریستن مرغان صحرا و ماهیان دریا به حال کسی، کنایه است تهدید به نهایت بیچاره شدن کسی:

«حال من تو را به نحوی هلاک نمایم که مرغان صحرا و ماهیان دریا به حال تو گریه کنند» (همان: ۸۵).

آب چشم گرفتن کنیه از ترساندن و تنبیه کردن:

«با خود خیال کرد که باید او را بترسانی و آب چشم او را باید گرفت» (همان: ۹۵).

نتیجه‌گیری

قصه نوش آفرین گوهر تاج، قصه عامیانه دوره صفوی است. هرچند زبان اثر کهنگی دوره صفوی را ندارد و خود اثر در دوره قاجار از محبوبیت بالایی برخوردار بوده است اما می‌توان فرهنگ عامیانه دوره صفوی را در آن دید. در بررسی فرهنگ عامه و بازتاب آن در قصه نوش آفرین گوهر تاج، جنبه‌ها و ابعاد مختلف زندگی مردم عادی قابل مشاهده است. این اثر حاوی مطالب مهم و ارزشمندی از فرهنگ مردم دوره صفوی و تا حدودی قاجار است. اعتقادات و باورهای عامیانه بازتاب گسترده‌ای در آن دارد. مهم‌ترین عناصر به کار رفته در این قصه موجودات افسانه‌ای و جادویی و باورهای مذهبی هستند که نقش پررنگی در طول قصه دارند. دیو و پری حضور فعالی دارند. بازتاب باورهای مذهبی در این اثر بسیار است و نشان از اعتقاد بسیار زیاد مردم به مسائل دینی و مذهبی است. احترام به بزرگان دینی، توکل به خداوند، گشایش مشکلات و از بین رفتن گرفتاری و مصائب با توکل و توسل به خداوند و ائمه نشان از تأثیر عمیق مذهب بر تفکر مردم دارد. این اثر منبع ارزشمندی در شناختن آداب و رسوم اجتماعی آن دوره است. آداب و رسومی مانند: مراسم ازدواج، مهمانی‌ها و مجالس، پوشال و البسه، و... قصه همچنین دارای نکات اخلاقی ارزشمندی است. به کارگیری زبان عامیانه آمیخته به زبان ادبی، و وجود ضرب‌المثل‌ها و کنایات و جمله‌های عامیانه از دیگر عناصر عامیانه به کار رفته در این اثر است. در تطبیق با نقاط مشترک فرهنگی با نگاره‌های نسخه مصور هزار و یک شب صنیع الملک که مربوط به دوره قاجار است مشخص شد که باورهای کهن و مذهبی در نگاره‌های این اثر نیز مشهود است.

فهرست منابع و مآخذ:

کتاب‌ها

- انجوی شیرازی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱). گذری و نظری در فرهنگ مردم، تهران: اسپرک.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- بهار، لاتیق چند. (۱۳۷۹). بهار عجم، فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی. تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.
- بهرامی، ایرج. (۱۳۸۷). قصه عاشقان قدیمی. تهران: ورجاوند.
- بیهقی، حسینعلی. (۱۳۶۷). پژوهشی در بررسی فرهنگ عامه ایران. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- تمیم‌داری، احمد. (۱۳۹۰). فرهنگ عامه. تهران: مهکامه.
- جاهودا، گوستاو. (۱۳۷۱). روانشناسی خرافات. ترجمه: محمدتقی براهنی، تهران: آسیم.
- داد، سیما. (۱۳۷۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید.
- درویشیان، علی اشرف. (۱۳۷۵). فرهنگ عامیانه مردم ایران. تهران: انتشارات کتاب فرهنگ.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۳). امثال و حکم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۶). باورهای عامیانه مردم ایران. تهران: چشمه.
- روح‌الامینی، محمود. (۱۳۶۴). پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران. مشهد: آستان قدس رضوی.
- عفیفی، رحیم. (۱۳۷۴). اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، تهران: توس.
- قرایی مقدم، امان‌اله. (۱۳۸۲). انسان‌شناسی فرهنگی. تهران: چشمه.
- ماسه، هانری. (۱۳۷۵). معتقدات و آداب ایرانی. ترجمه: مهدی روشن ضمیر، تهران: پردازش.
- نوش‌آفرین گوهرتاج. (۱۳۹۲). به کوشش اولریش مارزولف. تهران: به نگار.
- هدایت صادق. (۱۳۴۲). نیرنگستان. تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق. (۱۳۴۴). مجموعه نوشته‌های پراکنده. تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق. (۱۳۸۵). فرهنگ عامیانه مردم ایران. تهران: چشمه.
- وارینگ، فیلیپ. (۱۳۷۱). فرهنگ خرافات. ترجمه و گردآوری: احمد رجحان، بی‌نا.

وسترمارک، ادوارد. (۱۳۹۶). بازمانده‌هایی از فرهنگ دوران جاهلی در تمدن اسلامی. ترجمه: علی بلوکباشی، تهران: فرهنگ جاوید.

وکیلان، احمد. (۱۳۸۶). تمثیل و مثل. تهران: سروش.

یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۹). اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی. تهران: سروش.